

ابو مسلم خراسانی

- ۶ -

گشت مروان

در شماره قبل دیده ایم که پس از فتح کوفه ، فرمان ابو مسلم و بدست ابوسلمه خلال وزیر آل محمد ، ابوالعباس بن محمد که بعداً « سفاح » یعنی « خونریز » (۱) لقب یافت بخلافت انتخاب شد (سیزدهم ربیع الاول یاربیع الاخر سال ۱۳۲ هجری) . چون مروان بن محمد از کیفیت کار بنی عباس و پیشرفت خراسانیان اطلاع یافت خود با سپاهی عظیم بجنک آنان شتافت و سفاح نیز سپاه بزرگی از خراسانیان بسرداری عم خویش عبدالله بن علی که مردی تمام بود بمقابله مروان فرستاد و هر دو لشکر در « زاب » بهم رسیدند و جنگی میان دو فریق در گرفت . خراسانیان در مقابله ستمی بسیار کردند و در لشکر مروان ضعفی عظیم پدید آمده و مروان بهر طایفه که گفتمی جنگ کنید ایشان گفتندی چرا با طایفه دیگر نکویی . در آن میان یکی را از خدم خویش گفت از اسب فرود آی ، او گفت خویشتن را در هلاک نتوان انداخت ، مروان او را تهدید کرد او گفت کاشکی قدرت داشتی مروان متهمین شد پس بفرمود تازو بسیار پیش او ریختند و با لشکر میگفت جنگ کنید و این مال از آن شما باشد لشکر او جنگ نمیکردند اما هر کس دست دراز میکرد و از آن مال برمیداشت ، با او گفتند لشکر بمال مشغول شدند و جنگ نمی کنند مروان پسر خود را بفرمود در او آخر لشکر بگردد و با هر که از آن مال چیزی یابد بازستاند ، پسرش باز گشت و علم با او بود ، لشکر مروان چون بدیدند که علم باز گشت پنداشتند که هزیمت در افتاده همه روی بگریز نهادند و مروان را مجال توقف نماند او هم بگریخت و چون بدجله رسیدند بسیار خلق از لشکر او غرق شدند و عبدالله بن علی به

۱- این لقب را از آنجهت به ابوالعباس داده اند که در قتل بنی امیه اسراف کرد و نمونه ای

از کشتار وحشت آور بنی امیه را در همین مقاله می بینیم .



اعلیحضرت همایونی در فرودگاه « نورتهولت » هنگام ورود به لندن

ایران و کشورهای همسایه



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه علمی و پژوهشی
پژوهش‌های فلسفی و فقهی
در زمینه‌های مختلف
فلسفه، فقه، حقوق، تاریخ و ادبیات
شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰
تعداد صفحات: ۱۰۰
قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

لشکرگاه مروان فرود آمد و غنیمت بسیار گرفت و هفت روز در آنجا مقام کرد و مروان منهزم شد تا بموصل رسید ۱۰۰ (۱)

این واقعه عجیب در روز شنبه یازدهم جمادی الاخر سال ۱۳۲ هجری روی داد و بعد از این واقعه مروان جز ادامه گریز و راهپسندن خویش از جنگال سپاهیان خراسانی چاره‌ای ندید. معروف است که چون مروان در حین فرار بموصل رسید موصلیان پل رودخانه را بریدند تا مروان از آب نگذرد. لشکر مروان آواز دادند که این «امیر المؤمنین» است که میگذرد، آنان در پاسخ گفتند، دروغ میگویند امیر المؤمنین نگریزد، و مروان را دشنام دادند. مروان چون چنین دید با سپاهیان خورد از آب بگذشت و بدمشق و از آنجا بمصر گریخت ولی سپاهیان خراسان او را رها نکردند و در جنگی که آنجا روی داد کشته شد (بیست و هفتم ذی الحجه سال ۱۳۲ هجری).

قتل عام بنی امیه

بعد از این واقعه، قتل عام فبیج بنی امیه شروع شد و چون درین قتل عام دوزنوع کینه کشی وجود داشت شدت آن بحد سببیت کشید و این دو نوع انتقام یکی از کینه ملی ایرانیان بود و دیگری از کینه نژادی و قومی بنی هاشم نسبت به بنی امیه. هندو شاه بن سنجری نیز جوانی صاحب تجارب السلف نمونه‌ای از این قتل عام را چنین وصف کرده است: «سفاح روزی بر سریر خلافت نشسته بود و جماعتی از اولاد خلفاء بنی امیه بر کرسیها نشسته بودند و سفاح روی بایشان داشت و سخن میگفت شاعری در آمد و ۰۰۰۰ ابیاتی بخواند ۰۰۰۰ سفاح چون بشنید شعرا روی او زرد شد و حاجب را گفت بیرون رو و ندا کن با او بلند که حسین علی کجاست؟ حاجب بیرون آمد و میگفت، مردم گفتند او را پدران این جماعت کشتند که در خدمت امیر المؤمنین نشسته‌اند. حاجب در آمد و آنچه شنیده بود عرضه داشت. سفاح گفت که بیرون رو و بگو که زید بن علی بن حسین (۳) کجاست؟

۱- تجارب السلف ص ۹۱

۲- امیر المؤمنین لقب کلیه خلفای اسلامی بود اعم از خلفای راشدین و بنی امیه و بنی العباس.

۳- مؤسس فرقه زیدیه که معتقد بودند امامت بعد از علی بن حسین علیه السلام به زید

حاجب بیرون آمد و بگفت . همان جواب شنید . در آمد و حکایت کرد . و همچنین سفاح يك يك را از بنی هاشم که بنی امیه کشته بودند نام میبرد تا آنکه آنکه همه را بگفت و همان جواب شنید ، در حال بفرمود تا شمشیر در آن جماعت نهادند و او بر تخت نشسته بود و مشاهده میکرد تا همه را بکشتند و نظمها (۱) بر سر کشتگان بگستردند و سفاح با اتباع خویش بر آن نظمها نشست و طعام خوردند و ناله بعضی که هنوز از جان ایشان رمقی مانده بود می شنیدند (۲) . بدین قریب روز کار بنی امیه پایان یافت و انتقام ستمهایی که بناحق بر بنی هاشم و ملت ایران روا داشته بودند گرفته شد و دوره سیادت ایرانیان فرارسید .

دام تزویر

اما دولت عباسیان را حیل و مخادعت غالب بود و کارها را بمکر بیش از آن میساختند که بشجاعت ، (۳) و بهمین سبب از همان آغاز کار خویش در عین همکاری با ایرانیان در فکر برانداختن زعمای ایشان بودند و چنین می اندیشیدند که اگر سران ایرانی را که وسیله رسیدن ایشان بخلافت شده اند از میان ببرند خود روزی بترک خلافت مجبور خواهند شد . پس برای دوتن از بزرگترین آنان یعنی امیر آل محمد (ابو مسلم) و وزیر آل محمد (ابو سلمه) دام تزویر گستردند و نخست فووت وزیر آل محمد بود و او را بدسیسه در مدینه الهاشمیه نزدیک کوفه کشتند (سال ۱۳۲) و گفتند که قاتلان او از خوارج بودند تا خیر قتل او مایه شورش ایرانیان نگردد .

احساس خطر

پس از این واقعه سفاح برادر خود ابو جعفر منصور را نزد ابو مسلم بخراسان فرستاد و چون او بخراسان رسید و بساط قدرت و عظمت ابو مسلم را مشاهده کرد هنگام بازگشت برادر خود سفاح گفت : «اگر ابو مسلم را بحال خود گذاری و او را نکشی نه خلافت را بر تو قرار خواهد بود و نه فرمان تو نقادی خواهد

۱ - نطع ، سفره چرمین

۲ - تجارب السلف ص ۹۳ ، ۹۴

۳ - ایضا ص ۹۲

داشت ، سفاح علت این سخن را از او پرسید و منصور در پاسخ گفت که او جز برای
و میل خود کاری نمی‌کند و بمالتفاتی ندارد. اما ابوالعباس سفاح برادر را بکتمان
این اندیشه خواند تا هنگام عمل بمانعی بر نخورد .

نخستین مصادمه

در سال ۱۳۲ که ابی سلمه در مدینه الهاشمیه کشته شد ابومسلم یکی از امراء
خود را بنام محمد بن الاشعث به فارس فرستاد زیرا فارس در تصرف عمال ابی سلمه
بود و پس از قتل او فاکر کزیر کار گزاران خلیفه آنرا در تصرف و حیطة قدرت خود
در میآوردند . ابومسلم برای جلو گیری از چنین واقعه‌ای محمد را با اختیار تام
مامور فارس کرد تا تمام نواحی آنرا در اختیار خود گیرد و باو دستور داد که هر
کس که بی اجازه من بفارس آید باید بقتل رسد اتفاقاً سفاح عم خود عیسی بن
علی را بقصد تصرف فارس بآن ناحیه گسیل داشت و چون محمد از ورود او بفارس
اطلاع یافت آهنگ قتل وی کرد و گفت : ابومسلم بمن فرمان داده است که
هر کس جز از جانب او نزد من آید و ادعای ولایت کند او را گردن زخم ، اما بعد
چون از عاقبت قتل عیسی بن علی بی‌مناک بود او را رها کرد و سفاح نیز والی دیگری
بفارس فرستاد و ابومسلم را تنها بر خراسان و جبال حکومت داد .

در مشرق و ماوراءالنهر

ابومسلم پس از این تاریخ بتوسعه دادن محیط اقتدار خود در مشرق
پرداخت و یکی از سرداران خویش را بفتح ناحیه کش ، از نواحی ماوراءالنهر
فرستاد و غنائم فراوان از آنجا گرفت و طاران ، برادر ، خرید ، پادشاه کش
را در آن ناحیه حکومت داد و همچنین بعضی از مخالفان خود را در سغد و بخارا
از میان برد و حصارهای استوار بر سمرقند کشید و خود بمر و باز گشت (سال
۱۳۴ هجری) .

اولین خیانت خلیفه

در همین اوان سفاح برای آنکه پیش نهاد منصور را مبنی بر قتل ابومسلم
عملی سازد یکی از رجال عرب نژاد را بنام سباع بن نعمان الازدی بخراسان فرستاد
و باو دستور داد که در طلب فرصتی برای قتل ابومسلم باشد . سباع بن نعمان

بخراسان رفت و منتهمز فرصت بود تا سردار شجاع خراسانی را که پشت رجال
بنی عباس از بیم او لرزان بود بقتل آورد. اتفاق را در این هنگام مردی بنام
زیاد بن صالح ظاهراً بتحریر خلیفه، در ماوراءالنهر برابو مسلم طغیان کرده بود.
ابو مسلم بسرعت برای فرونشاندن آتش طغیان حرکت کرد و در حالیکه
سباع بن نعمان هم با او بود بشهر آمل، از بلاد خراسان قدیم در ساحل غربی
جیحون (۱) رسید و در آنجا از قصد خائنانة سفاح آگهی یافت و سباع بن نعمان
را در آمل بزندان افکند و خود از جیحون گذشت و ببخارا وارد شد. در این
شهر برخی از سران لشکر زیاد بن صالح نزد ابو مسلم رفتند و باو آگهی دادند
که علت قیام زیاد بن صالح تحریکات سباع بن نعمان است پس فرمان داد تا فرستاده
خلیفه را در آمل بقتل آرند و زیاد بن صالح هم پس از آنکه سران سپاه او
با ابو مسلم پیوستند به دهقانی پناه برد لیکن دهقان او را کشت و سرش را نزد
ابو مسلم برد.

۱- این آمل غیر از آمل ساکنان آنست.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

